شرح خطبه «خُطّ» - «الموت علی ولد آدم» جلسه ۲

۲.خُطّ‌الموت‌علی‌ولدآدم(۱۳۹۳/۰۸/۰۸) سال‌تحصیلی(۱۳۹۴-۱۳۹۳)-پنج‌شنبه،۰۸آبان۱۳۹۳ + ویدیو جلسه

- شهرت شهادت سیدالشهداء قبل از شهادت
- شهرت شهادت سید الشهداء در کلام البانی
- شهرت شهادت سید الشهداء در کتاب تاریخ دمشق
- روایت «واها ً لک تربه»
- شواهد دیگر وضوح شهادت سیدالشهدا
- علم سید الشهداء به شهادت
  - روش و سیر بررسی مسئله علم امام به شهادت
  - بررسی کلام بن باز در نفی علم غیب
- بررسی آیه شریفه «ال یعلم ...الغیب الا الله»

شهرت شهادت سیدالشهداء قبل از شهادت

الحمدلله رب العالمین و صلاه و السلام سید الانبیاء و المرسلین حبیب اله العالمین، اباالقاسم مصطفی محمد صلیاللهعلیه و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین. اَللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَعَلی آبائِهِ فی هذِهِ السّاعَهِ وَفی کُلِّ سـاعَهٍ وَلیاً وَحافِظاً وَقائِداً وَناصِراً وَدَلیلاً وَعَیْناً حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً، أللّهُمَّ مُنَّ عَلَیْنا بِظُهُورِ وَلِیِّکَ وَعَجِّلْ لَهُ بِالْفَرَجِ وَالْعافِیَهِ وَالنَّصرِ.

شهرت شهادت سیدالشهداء قبل از شهادت

> وَرُوِيَ أَنَّهُ لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ مَا خَطَبَ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ وَمَا أَوْلَهَنِي إِلَى أَسْلَافِي اشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ وَخُيِّرَ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لَاقِيهِ كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَكَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأْنَ مِنِّي أَكْرَاشاً جُوفاً وَأَجْرِبَهَ سُغْباً لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ رِضَى اللَّهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصْبِرُ عَلَى بَلَائِهِ وَيُوَفِّينَا أُجُورَ الصَّابِرِينَ لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص لُحْمَتُهُ وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَيُنْجِزُ بِهِمْ وَعْدَهُ مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَمُوَطِّناً عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى[1]

دیشب خطبه‌ی شریفه‌ای که به حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه در وقت خروج از مکه و عزیمت به سوی عراق منسوب بود مطرح شد. بخشی از عباراتش را خواندیم؛ حضرت فرمودند: «خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ»، در دنباله‌ی عبارت فرمودند: «کَأَنِّي بِأَوْصَالِي تقطّعها ای تتقطعها ای تَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَكَرْبَلَاءَ». دنباله‌اش فرمودند: «لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ رِضَى اللَّهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ».

این‌ها عباراتی بود که دلالت واضح داشت بر این‌که حضرت بر امر شهادت خودشان مطلع بودند. عن بصیرة الهیة و به علم امامت برایشان واضح بود. آیا فقط خود حضرت سیدالشهداء این‌چنین بود؟ دیشب عرض کردم این‌چنین نبود؛ هرکس تفحص بکند، به اطمینان می‌رسد که شهادت حضرت در آن زمان معروف بود؛ این‌طور نبود فقط خود حضرت بدانند. این معروفیت را می‌توانید در موارد مختلف ملاحظه کنید. من بعضی از آن‌ها را یادداشت کرده‌ام.

---

[1] اللهوف علی قتلی الطفوف ص۶۰

صوت	فایل	کامل	دانلود

شهرت شهادت سید الشهداء در کلام البانی

در یک روایت معروف هست؛ من در این کتاب یادداشت دارم: «**قال ثابت: کنا نقول: إنها کربلاء** ». خب روایت چیست؟ در قرن پانزدهم کتابهایی نوشته شده که میخواهند در سند روایات بالاترین دقت را داشته باشند؛ به همین دلیل در زمان ما محدث معروف ناصر الدین البانی کتابی نوشته به نام «سلسلة الاحادیث الصحیحة». این کتاب معروف است و همه شنیدهاید. حدیث ۱۱۷۱، در این منابع رسمی هم موجود است؛ در اینترنت و در سایت الشاملة هم میتوانید ببینید.

الحسین یقتل بشط الفرات

عنوان حدیث این است؛ عبارت حضرت را آورده: «قام من عندي جبرئيل قبل، فحدّثني أنّ الحسين يقتل بشط الفرات».

> ۱۱۷۱ - " قام من عندي جبريل قبل، فحدثني أن الحسين يقتل بشط الفرات ".
>
> أخرجه أحمد (۱ / ۸۵) عن عبد الله بن نجي عن أبيه أنه سار مع علي وكان صاحب مطهرته، فلما حاذى (نينوى) وهو منطلق إلى صفين، فنادى علي: أصبر أبا عبد الله: أصبر أبا عبد الله بشط الفرات، قلت: وماذا؟ قال: "دخلت على النبي صلى الله عليه وسلم ذات يوم وعيناه تفيضان، قلت: يا نبي الله أغضبك أحد؟ ما شأن عينيك تفيضان؟ قال: بل قام ... قال: فقال: هل لك إلى أن أشمك من تربته؟ قال: قلت: نعم، فمد يده فقبض قبضة من تراب فأعطانيها، فلم أملك عيني أن فاضت "**[1]**

این اصل حدیث است که او بهعنوان یکی از احادیث در کتاب سلسله الاحادیث الصحیحه آورده است. این یک روایتی است در این کتاب. از نظر فن سندشناسی در این حدیث دقتهای کلاس را ذکر میکند. تا آنجایی که ایشان میگوید:

> قال الهيثمي: رواه أحمد وأبو يعلى والبزار والطبراني ورجاله ثقات ولم ينفرد نجي بهذا، قلت يعني انه له شواهد تقويه و هو كذلك**[2]**

یعنی یک روایت نیست که بگوییم ضعیف است یا کذا است. بعد میگوید شواهدی دارد؛ شش شاهد برای آن میآورد؛ شمارهٔ گذاشته است. شواهدی برای یک حدیث که مجموعاً در این کتاب هفت

حدیث می‌شود.

شواهد این روایت در کلام البانی

اولین شاهدی که برای آن می‌آورد و مقصود من است، این است:

> ١- روى عمارة بن زاذان حدثنا ثابت عن أنس قال: " استأذن ملك القطر ربه أن يزور النبي صلى الله عليه وسلم، فأذن له، فكان في يوم أم سلمة ... فبينا هي على الباب إذ دخل الحسين بن علي ... فجعل يتوثب على ظهر النبي صلى الله عليه وسلم وجعل النبي صلى الله عليه وسلم يتلثمه ويقبله، فقال له الملك: تحبه؟قال: نعم. قال: أما إن أمتك ستقتله إن شئت أريتك المكان الذي يقتل فيه؟ قال: نعم، فقبض قبضة من المكان الذي يقتل فيه، فأراه إياه فجاء سهلة، وأ تراب أحمر، فأخذته أم سلمة، فجعلته في ثوبها، قال ثابت: كنا نقول: إنها كربلاء". أخرجه أحمد (٣ / ٢٤٢ و ٢٦٥) وابن حبان (٢٢٤١) وأبو نعيم في " الدلائل" (٢٠٢) .

«... فقال له الملك: تحبه؟»؛ خطاب به پیامبر خدا عرض کرد. **«قال: نعم. قال: أما إن أمتك ستقتله إن شئت أريتك المكان الذي يقتل فيه؟»؛** ملک به حضرت عرض می‌کند اگر می‌خواهید جایی که سبط شما را شهید می‌کنند به شما نشان بدهم؟ **«قال: نعم، فقبض قبضة من المكان الذي يقتل فيه، فأراه إياه فجاء سهلة، وأ تراب أحمر، فأخذته أم سلمة، فجعلته في ثوبها».**

این روایت اول است که ثابت از انس روایت کرده؛ روایت را به تفصیل نمی‌خوانم چون خیلی حرف‌های دیگر داریم،

«کنّا نقول انها کربلاء»

«قال ثابت»؛ که از انس روایت کرده، **«كنا نقول: إنها كربلاء»؛** همه به عبارات عربی آشنا هستید؛ اگر بگویید **«قال ثابت: سمعت یقال انها کربلاء»**، این عبارت یعنی شنیدم، اما « **کنا نقول**» یعنی یک نقل نبود، بین ما شایع بود. «**کنا نقول**» عبارتی است که بر شیوع دلالت دارد، بین ما رایج بود. این خیلی عبارت مهمی است. اینطور نیست که فقط حضرت سیدالشهداء بگویند من میدانم و بین ما اهلبیت، کسی دیگر نمیداند. **«قال ثابت: كنا نقول: إنها كربلاء»؛** زمینی که این تربت را از آن جا آورده بود کربلا است. یعنی اینطور معروف بود.

«اهل البیت متوافرون ان الحسین بن علی یقتل بالطف»

شاهدهای بعدی را تنها برای مقصود خودم فقط اشاره می‌کنم. شاهد ششم؛

> ٦ - ويروي حجاج بن نصير: حدثنا قرة بن خالد حدثنا عامر بن عبد الواحد عن أبي الضحى عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: " ما كنا نشك وأهل البيت متوافرون أن الحسين بن علي يقتل بـ (الطف) ". أخرجه الحاكم (٣ / ١٧٩) وسكت

> علیه،وتعقبه الذهبي بقوله: " قلت: حجاج متروك ".[3]

«ما كان نشك وأهل البيت متوافرون أن الحسين بن علي يقتل بالطف»؛ تعبیر را ببینید! «ما کان نشک»؛ یعنی اینطور واضح بود. این شاهد ششم است که البانی در کتاب سلسلة الاحادیث الصحیحة میآورد. «**وأهل البيت متوافرون**»؛ همه میدانستیم که «**يقتل بالطف**». ایشان بعد از اینکه اصل حدیث و شش شاهدش را میآورد، میگوید: **«فالحدیث المذکور... صحیح بمجموع هذه الطرق»؛** مجموع اینها با هم حدیث صحیح میشود، و لذا ایشان در این کتاب آورده است.

از این عبارات میبینید واضح بوده و معروف بوده است، چیزی نیست که بگوییم شیعه میگوید.

اینها حرف شیعه است؟! «**کان نقول**»؛ اینطور رایج بوده[4].

---

[1] كتاب سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها، ج ۳ ص ۱۵۹

[2] سلسلة الاحادیث الصحیحة و شیء من فقهها و فوائدها، ج ۳، ص ۱۶۰

[3] سلسلة الاحادیث الصحیحة و شیء من فقهها و فوائدها، ج ۳، ص ۱۶۲

[4] برای مشاهده سایر مستندات به صفحه «تربة حمراء» در سایت فدکیه مراجعه فرمایید.

شهرت شهادت سید الشهداء در کتاب تاریخ دمشق

برای تایید این، روایتی هست که آن را شنیده‌اید و معروف است؛ من آن را می‌خوانم به این خاطر که هم تیمّن و تبرّک به نام مبارک سیدالشهداء است و هم ذکر روایتی است که ولو اینکه شنیده باشید اما سراپا نور است و «وه المسک...»

«بلغنی انّ حسینا ًیقتل هاهنا»

من این روایت را در دو کتاب یادداشت کرده‌ام؛ یکی در تاریخ دمشق محدث معروف «ابن عساکر» است. در قرن ششم نوشته شده که خیلی کتاب معروفی است. ایشان در جلد چهاردهم صفحه‌ی ۲۱۶ سند می‌آورد، تا جایی که می‌گوید:

قال العرياني بن الهيثم كان أبي يتبدى فينزل قريبا من الموضع الذي كان فيه معركة الحسين فكنا لا نبدو إلا وجدنا رجلا من بني أسد هناك فقال له إني أراك ملازما هذا المكان قال بلغني أن حسينا يقتل ها هنا فأنا أخرج لعلي أصادفه فأقتل معه فلما قتل الحسين قال أبي انطلقوا ننظر هل الأسدي فيمن قتل وأتيانا المعركة فطوفنا فإذا الأسدي مقتول**[1]**

«قال بن الهیثم: کان أبی یتبدی»؛ به بیابان می‌رفت «جاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ»[2]. کار داشت. **«فینزل قریبا من الموضع الذی کان فیه معرکة الحسین»؛** او که می‌رفت بیابان و کار انجام می‌داد، کار او نزدیک جایی بود که کربلا است؛ محلّ شهادت حضرت امام حسین ع بود. این ابن هیثم می‌گوید پدر من به آن جا می‌رفت، **«فکنا لا نبدوا إلا وجدنا رجلاً من بنی أسد هناک»؛** هر وقت به آن منطقه بیابان می‌رفتیم که خلوت هم بود و کسی نبود، یک شخصی، یک رجلی از بنی‌اسد را می‌دیدیم که دائماً آنجا بود.

«فقال له أبی: أراک ملازما هذا المکان»؛ اینجا که زمینه‌ی زندگی ندارد تا شما به اینجا بیایی و تنها باشی؟! چرا اینجا هستی؟! مقصود من چیست؟ اشتهار مطلب است. اینکه چطور پخش بوده. آن رجل از بنی‌اسد گفت: **«بلغنی أن حسینا یقتل هاهنا، فأنا أخرج لعلّی أصادفه»؛** من به اینجا می‌آیم تا آن وقتی که وقت شهادت است، حاضر باشم. **«بلغنی»**؛ یعنی یک مطلبی بود برای یک نفر؟! معلوم بود طوری بود که خبر منتشر بود، به‌طوری که ابن عباس می‌گوید ما شک نداشتیم. ثابت می‌گوید **«کنّا نقول إنها کربلاء»**؛ این بین ما معروف بود. در اینجا و در این نقل هم این رجل بنی‌اسد، قبلاً به اینجا آمده است تا فیض حضور و شهادت در رکاب حضرت سیدالشهداء ع از او فوت نشود.

«بلغنی أن حسینا یقتل هاهنا، فأنا أخرج لعلی أصادفه فاقتل معه. فلما قتل الحسین قال ابی»؛ ابن هیثم می‌گوید: **«قال أبی: انطلقوا ننظر هل الأسدی فی من قتل؟ و أتینا المعرکة فطوفنا، فإذا الأسدی مقتول»**. خوشا به حالش! سلام الله علیه!

در کتاب بغیه الطلب

همین حدیث در کتاب «بغیة الطلب فی تاریخ حلب[3]» که نوشته ابن العدیم در قرن هفتم است، آمده است. همین روایت را ایشان هم با سند که نقل می‌کند و می‌گوید: عربان ابن هیثم گفت «کان ابی یتبدی...». همین عبارت را می‌آورد که «بلغنی أن حسینا یقتل هاهنا».

---

[1] تاریخ دمشق ج۱۴ ص۲۱۶

[2] یوسف ۱۰۰

[3] بغية الطلب فی تاريخ حلب، ج۶ ص۲۶۱۹ ، سایت کتابخانه مدرسه فقاهت؛ المکتبة الشاملة

روایت «واها ًلک تربه»

در بغیة الطلب این روایت را که می‌آورد، دنبالش یک روایت جالب دیگری هم هست. دنبال این روایت با سندی که ذکر می‌کند، آن را می‌رساند تا «هَرْثَمَةَ بْنِ سَلَمَی».

> هرثمة بن سلمی قال: خرجنا مع علي في بعض غزوه، فسار حتی انتهی إلی کربلاء، فنزل الی شجرة يصلي إليها فأخذ تربة من الأرض فشمها ثم قال: واها لک تربة ليقتلن بک قوم يدخلون الجنة بغير حساب قال: (و -۶۹) فقفلنا من غزاتنا، وقتل علي ونسيت الحادث. قال: فکنت في الجيش الذين ساروا الی الحسين، فلما انتهيت إليه نظرت الی الشجرة فذکرت الحديث فتقدمت علی فرس لي فقلت: أبشرک ابن بنت رسول الله صلی الله عليه وسلم وحدثته الحديث، قال: معنا أو علينا؟ قلت: لا معک ولا عليک وترکت، قال أمّا الوفي الأرض، وفو الذي نفس حسين بيده لا يشهد قتلنا اليوم رجل إلاّ دخل جهنم، فانطلقت هاربا موليا في الأرض حتی خفي عليّ مقتله[1]

«ثُمَّ قَالَ: فَأَخَذَ تُرْبَةً مِنَ الْأَرْضِ فَشَمَّهَا؛ امیرالمومنین خاکی را برداشتند و بوییدند. **وَاهاً لَکِ تُرْبَةٌ لَيُقْتَلَنَّ بِکِ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ»**. هرثمة ابن سلمی می‌گوید مطلب گذشت، از جنگ فارغ شدیم، **«وَقُتِلَ عَلِيٌّ»**؛ امیرالمومنین هم شهید شدند، **«وَنَسِيتُ الْحَادِث»**؛ فراموش کردیم، **«قَالَ: وَكُنْتُ فِي الْجَيْشِ الَّذِينَ سَارُوا إِلَى الْحُسَيْنِ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ نَظَرْتُ إِلَى الشَّجَرَةِ»**؛ می‌گوید من در لشکر مقابل حضرت بودم، تا آمدم جریانات را می‌دیدم؛ برو و بیا و حرفها بود، همین?طور لشکر تا جایی آمد که من آن درخت را دیدم؛ درختی که همه‌چیز را به یاد من آورد؛ اینکه محضر امیرالمومنین بودیم، حضرت آن تربت را برداشتند و بوییدند و این را فرمودند.

می‌گوید: **«نَظَرْتُ إِلَى الشَّجَرَةِ، فَذَكَرْتُ الْحَدِيثَ، فَتَقَدَّمْتُ عَلَى فَرَسٍ لِي، فَقُلْتُ: أُبَشِّرُکَ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَحَدَّثْتُهُ الْحَدِيثَ»**؛ آمده محضر سیدالشهداء که به قول معروف می‌خواهد زیره بیاورد! می‌گوید به حضرت عرض کردم من از پدر شما چنین چیزی شنیدم و این درخت، همان درخت است. **«قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام»**؛ این مضمون خیلی عجیب است! مکرر در روایات دیگر هم دیدم که هست که در این کتاب تاریخ الحلب هم دارد؛ **«قَالَ: مَعَنَا أَوْ عَلَيْنَا»**؛ خب حال که تا اینجا آمدی و درخت را دیدی و فهمیدی که پدر من خبر دادند که در اینجا عده‌ای کشته می‌شوند، خب حال می‌خواهی اینجا با ما باشی یا علیه ما هستی؟! می‌گوید: **«قُلْتُ: لَا مَعَکَ وَلَا عَلَيْکَ وَتَرَکْتُ»**؛ فاصله گرفتم. **«قَالَ: أَمَا لَا، فَوَلِّ فِي الْأَرْضِ»**؛ اگر می‌گویی لامعک، « **فولّ فی الارض**»؛ از اینجا فرار کن و برو. **«فَوَالَّذِي نَفْسُ حُسَيْنٍ بِيَدِهِ لَا يَشْهَدُ قَتْلَنَا الْيَوْمَ رَجُلٌ إِلَّا دَخَلَ جَهَنَّمَ»**؛ اینجا باشی و صحنه را ببینی و بگویی «لامعک و لا علیک»، داخل جهنم می‌شوی.

«فَوَالَّذِي نَفْسُ حُسَيْنٍ بِيَدِهِ لَا يَشْهَدُ قَتْلَنَا الْيَوْمَ رَجُلٌ إِلَّا دَخَلَ جَهَنَّمَ فَانْطَلَقْتُ هَارِباً مَوَلِّياً فِي الْأَرْضِ حَتَّى خُفِيَ عَلَيَّ مَقْتَلُهُ»؛ این بدبخت...! ولی همین اندازه این نقل در کتاب بغیة الطلب برای ما مانده است[2]! ولو این روایت شاهد من نبود ولی چون پس از آن روایت بود به

منا‌سبت خواندم. آن یک نفر بود که از امیرالمومنین شنیده بود و خودش برایش پیش آمد. اما دیگرانی مانند رجل بنی‌اسد و ... نزدشان قضیه‌ی معروفی بود؛ چیزی نبود که حالت ابهام داشته باشد.

---

[1] بغیة الطلب فی تاریخ حلب، ج ۶، ص ۲۶۱۹-۲۶۲۰

[2] جزئیات بیشتر این داستان را می‌توان در کتاب وقعة صفین جستوجو کرد:

«قال حدثني مصعب بن سلام قال أبو حيان التميمي عن أبي عبيدة عن هرثمة بن سليم قال:: غزونا مع علي بن أبي طالب غزوة صفين فلما نزلنا بكربلاء صلى بنا صلاة فلما سلم رفع إليه من تربتها فشمها ثم قال: «واها لك أيتها التربة ليحشرن منك قوم يدخلون الجنة ... بغير حساب». فلما رجع هرثمة من غزوته إلى امرأته و هي جدراء بنت سمير و كانت شيعة لعلي فقال لها زوجها هرثمة أ ال أعجبك من صديقك أبي الحسن لما نزلنا كربلاء رفع إليه من تربتها فشمها و قال: «واها لك اي تربة ليحشرن منك قوم يدخلون الجنة ... بغير حساب» و ما علمه بالغيب فقالت: دعنا منك أيها الرجل فإن أمير المؤمنين لم يقل إلا حقا فلما بعث عبيد الله بن زياد بالبعث الذي بعثه إلى الحسين بن علي و أصحابه قال: كنت فيهم في الخيل التي بعث إليهم فلما انتهيت إلى القوم و حسين و أصحابه عرفت المنزل الذي نزل بنا علي فيه و البقعة التي رفع إليه من ترابها و القول الذي قاله فكرهت مسيري فأقبلت على فرسي حتى وقفت على الحسين فسلمت عليه و حدثته بالذي سمعت من أبيه في هذا المنزل فقال الحسين: «معنا أنت أو علينا؟» فقلت: اي ابن رسول الله: لا معك و لا عليك تركت أهلي و ولدي أخاف عليهم من ابن زياد فقال الحسين فول هربا حتى لا ترى لنا مقتلا فو الذي نفس محمد بيده لا يرى مقتلنا اليوم رجل و لا يغيثنا إلا أدخله الله النار قال فأقبلت في الأرض هاربا حتى خفي علي مقتله»(وقعة صفین، ص ۱۴۰-۱۴۱)

برای مطالعه بیشتر به صحفه«هرثمة و زوجه مؤمنه او- واهاً لک ایتها التربة» در سایت دفکیه مراجعه فرمایید.

شواهد دیگر وضوح شهادت سیدالشهدا

شواهد دیگری هم هست و من اشاره می‌کنم و بعداً هم مناسبت شد عرض می‌کنم. شما هم شنیده‌اید، شواهد بسیار زیادی جاهای مختلف دارد.

«الحدیث کما حدّثتک ام ایمن»

در آن سخت‌ترین شرایط و حالی که برای امام سجاد سلام الله علیه پیش آمد، حضرت زینب سلام الله علیها چه گفتند؟ «الحدیث کما حدثتک ام ایمن[1]». روایت معروف؛ امیرالمومنین در بستر شهادت بودند، حضرت زینب نزد پدرشان آمدند؛ یک چیزی که عجایب است! فرمودند: ای أبَتِ من چیزی شنیده‌ام که برای من خیلی محل اضطراب بود. حدیث ام ایمن را نقل کردند؛ امیرالمومنین در همان بستر شهادت چه فرمودند؟ فرمودند: «**الحدیث کما حدثتک ام ایمن**». اگر فرصت شد آن را می‌خوانم. اصل بحث را ادامه بدهیم تا آن‌ها را هم عرض کنیم ان شاء الله.

---

[1] حدثني أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه قال حدثني أبو عيسى عبيد الله بن الفضل بن محمد بن هلال الطائي البصري ره قال حدثني أبو عثمان سعيد بن محمد قال حدثنا محمد بن سلام بن يسار [سيار] الكوفي قال حدثني أحمد بن محمد الواسطي قال حدثني عيسى بن أبي شيبة القاضي قال حدثني نوح بن دراج قال حدثني قدامة بن زائدة عن أبيه قال قال علي بن الحسين ع بلغني يا زائدة أنك تزور قبر أبي عبد الله الحسين ع أحيانا فقلت إن ذلك لكما بلغك فقال لي فلما ذا تفعل ذلك و لك مكان عند سلطانك الذي لا يحتمل أحد على محبتنا و تفضيلنا و ذكر فضائلنا و الواجب على هذه الأمة من حقنا فقلت و الله ما أريد بذلك إلا الله و رسوله و لا أحفل بسخط من سخط و لا يكبر في صدري مكروه يناليني بسببه فقال و الله إن ذلك لكذلك- فقلت و الله إن ذلك لكذلك يقولها ثلاثا و أقولها ثلاثا فقال أبشر ثم أبشر ثم أبشر فلأخبرنك بخبر كان عندي في النخب [الجحر] المخزون- فإنه لما أصابنا باللطف ما أصابنا و قتل أبي ع و قتل من كان معه- من ولده و إخوته و سائر أهله و حملت حرمه و نساؤه على الأقتاب يراد بنا الكوفة فجعلت أنظر إليهم صرعى و لم يواروا فعظم ذلك في صدري و اشتد لما أرى منهم قلقي فكادت نفسي تخرج و تبينت ذلك مني عمتي زينب الكبرى بنت علي ع فقالت و ما لي أراك تجود بنفسك يا بقية جدي و أبي و إخوتي فقلت و كيف لا أجزع و أهلع و قد أرى سيدي و إخوتي و عمومتي و ولد عمي و أهلي مصرعين بدمائهم مرملين بالعراء مسلبين لا يكفنون و لا يواروا و لا يعرج عليهم أحد و لا يقربهم بشر كأنهم أهل بيت من الديلم و الخزر فقالت لا يجزعنك ما ترى **فو الله إن ذلك لعهد من رسول الله ص إلى جدك و أبيك و عمك** و لقد أخذ الله الميثاق [ميثاق] أناس من هذه الأمة لا تعرفهم فراعنة هذه الأمة و هم معروفون في أهل السماوات أنهم يجمعون هذه الأعضاء المتفرقة فيوارونها و هذه الجسوم المضرجة و ينصبون لهذا الطف علما لقبر أبيك سيد الشهداء لا يدرس أثره و لا يعفو رسمه على كرور الليالي و الأيام و ليجتهدن أئمة الكفر و أشياع الضلالة في محوه و تطميسه فلا يزداد أثره إلا ظهورا و أمره إلا علوا **فقلت**

و ما هذا العهد و ما هذا الخبر فقالت نعم **حدثتني أم أيمن** أن رسول الله ص زار منزل فاطمة ع في يوم من الأيام فعملت له حريرة و أتاه علي ع بطبق فيه تمر ثم قالت أم أيمن فأتيتهم بعس فيه لبن و زبد فأكل رسول الله ص و علي و فاطمة و الحسن و الحسين ع من تلك الحريرة- و شرب رسول الله ص و شربوا من ذلك اللبن ثم أكل و أكلوا من ذلك التمر و الزبد ثم غسل رسول الله ص يده- و علي يصب عليه الماء فلما فرغ من غسل يده مسح وجهه ثم نظر إلى علي و فاطمة و الحسن و الحسين نظرا عرفنا به السرور في وجهه ثم رمق بطرفه نحو السماء مليا ثم إنه وجه وجهه نحو القبلة و بسط يديه و دعا ثم خر ساجدا و هو ينشج فأطال النشوج و علا نحيبه و جرت دموعه ثم رفع رأسه و أطرق إلى الأرض و دموعه تقطر كأنها صوب المطر فحزنت فاطمة و علي و الحسن و الحسين ع و حزنت معهم لما رأينا من رسول الله ص و هبناه أن نسأله حتى إذا طال ذلك قال له علي و قالت له فاطمة ما يبكيك يا رسول الله لا أبكى الله عينيك فقد أقرح قلوبنا ما نرى من حالك فقال يا أخي سررت بكم و قال مزاحم بن عبد الوارث في حديثه هاهنا فقال يا حبيبي إني سررت بكم سرورا ما سررت مثله قط- و إني لأنظر إليكم و أحمد الله على نعمته علي فيكم إذ هبط علي جبرئيل ع فقال يا محمد إن الله تبارك و تعالى اطلع على ما في نفسك و عرف سرورك بأخيك و ابنتك و سبطيك فأكمل لك النعمة و هنأك العطية بأن جعلهم و ذرياتهم و محبيهم و شيعتهم معك في الجنة لا يفرق بينك و بينهم يحبون كما تحب و يعطون كما تعطي حتى ترضى و فوق الرضا على بلوى كثيرة تنالهم في الدنيا و مكاره تصيبهم بأيدي أناس ينتحلون ملتك و يزعمون أنهم من أمتك براء من الله و منك خبطا خبطا و قتلا قتلا- شتى مصارعهم نائية قبورهم خيرة من الله لهم و لك فيهم فاحمد الله عز و جل على خيرته و ارض بقضائه فحمدت الله و رضيت بقضائه بما اختاره لكم ثم قال لي جبرئيل يا محمد إن أخاك مضطهد بعدك مغلوب على أمتك متعوب من أعدائك ثم مقتول بعدك يقتله أشر الخلق و الخليقة- و أشقى البرية يكون نظير عاقر الناقة ببلد تكون إليه هجرته و هو مغرس شيعته و شيعة ولده و فيه على كل حال يكثر بلواهم و يعظم مصابهم و إن سبطك هذا و أومأ بيده إلى الحسين ع مقتول في عصابة من ذريتك و أهل بيتك و أخيار من أمتك بضفة الفرات بأرض يقال لها كربلاء من أجلها يكثر الكرب و البلاء على أعدائك و أعداء ذريتك في اليوم الذي لا ينقضي كربه و لا تفنى حسرته و هي أطيب بقاع الأرض و أعظمها حرمة يقتل فيها سبطك و أهله و أنها من بطحاء الجنة فإذا كان ذلك اليوم الذي يقتل فيه سبطك و أهله و أحاطت به كتائب أهل الكفر و اللعنة تزعزعت الأرض من أقطارها و مادت الجبال و كثر اضطرابها و اصطفقت البحار بأمواجها و ماجت السماوات بأهلها غضبا لك يا محمد و لذريتك- و استعظاما لما ينتهك من حرمتك و لشر ما تكافى به في ذريتك و عترتك و لا يبقى شيء من ذلك إلا استأذن الله عز و جل في نصرة أهلك- المستضعفين المظلومين الذين هم حجة الله على خلقه بعدك فيوحي الله إلى السماوات و الأرض و الجبال و البحار و من فيهن إني أنا الله الملك القادر الذي لا يفوته هارب و لا يعجزه ممتنع و أنا أقدر فيه على الانتصار و الانتقام و عزتي و جلالي لأعذبن من وتر رسولي و صفيي و انتهك حرمته و قتل عترته و نبذ عهده و ظلم أهل بيته [أهله] عذابا لا أعذبه أحدا من العالمين فعند ذلك يضج كل شيء في السماوات و الأرضين بلعن من ظلم عترتك و استحل حرمتك فإذا برزت تلك العصابة إلى مضاجعها- تولى الله عز و جل قبض أرواحها بيده و هبط إلى الأرض ملائكة من السماء السابعة معهم آنية من الياقوت و الزمرد مملوة من ماء الحياة و حلل من حلل الجنة و طيب من طيب الجنة فغسلوا جثثهم بذلك الماء و ألبسوها الحلل و حنطوها بذلك الطيب و صلت الملائكة صفا صفا عليهم ثم يبعث الله قوما من أمتك لا يعرفهم الكفار لم يشركوا في تلك الدماء بقول و لا فعل و لا نية فيوارون أجسامهم و يقيمون رسما لقبر سيد الشهداء بتلك البطحاء يكون علما لأهل الحق و سببا للمؤمنين إلى الفوز و تحفه ملائكة من كل سماء مائة ألف ملك في كل يوم و ليلة- و يصلون عليه و يطوفون عليه و يسبحون الله عنده و يستغفرون الله لمن زاره و يكتبون أسماء من يأتيه زائرا من أمتك متقربا إلى الله تعالى و إليك بذلك و أسماء آبائهم و عشائرهم و بلدانهم و يوسمون في وجوههم بميسم نور عرش الله هذا زائر قبر خير الشهداء و ابن خير الأنبياء فإذا كان يوم القيامة سطع في وجوههم من أثر ذلك الميسم نور تغشى منه الأبصار- يدل عليهم و يعرفون به و كأني بك يا محمد بيني و بين ميكائيل و علي أمامنا و معنا من ملائكة الله ما لا يحصى عددهم و نحن نلتقط من ذلك الميسم في وجهه من بين الخلائق حتى ينجيهم الله من هول ذلك اليوم و شدائده و ذلك حكم الله و عطاؤه لمن زار قبرك يا

مرحم نمم سانأ هيجتسي و لج و زع هللا ريغ يدي با سبطيك ال قبر وأ كيخأ قبر وأ دمحم
ىلاعت و كرابت هللا جعل لجال فرشم ذلك القبر و يمحوا أثره فا يعفو أن -طخسلا و هللا نم ةنعللا
ىلإ هذه فرصا بن **قالت زينب** ينحنأ و يكابأ فه ص لوسر هللا لاق مث سبيلا ذلك
و اذك نمأ يمأ تبأ هللا اي قلت هنم توملا رثأ هيلع رأيت و ع أبي هللا نعل مجم
و اذك نمأ يمأ كتثدح هللا اي بنيه الحديث كما حدثتك فاق منك هعمسأ أن تبحبأ دق و كأني ب
وفص ابرص فلاخت نأ نوفاخ ءاذلا دلبلا هذه ابايس كلهأ ءانسن بلقلا ريغ و مكيبحم
ذلك فلك ىلع هللا ظفح ةمسنلا ماع رأبو ةحبلا و ةمحرلا يلو ذئموي ضرألا
ىلع هللا ص لوسر لاق دقل كتعيش مكحأ نإ -برخلا هذه انربخأ نأ نيطايشلا نم
ىلع هللا نعل سيلبإ هب ذنأ غير كبنذ ةئاز لاق -جان نم هنم وجني ال و مهرفك و قلخلا ةلالض اومكتسا حتى
ةلاسرلا هذه غلبأ نأ ىلإ كيلإ ذخه يثدحلا هذه نيثدح نأ دعب ع نيسحلا نب يلع لاق مث
(260-266ص ؛ نصلا ؛ تازيارلا لماك).قيلا نكال حولا لبإلا

علم سید الشهداء به شهادت

روش و سیر بررسی مسئله علم امام به شهادت

اصل بحث این بود که ما باید در دو جهت تحقیق و فکرمان را ادامه بدهیم؛

۱. بررسی شواهد وضوح شهادت

یکی اینکه واقعاً این قضایای حضرت سیدالشهداء و نظیر آن، آیا طوری بوده است که پیامبر خدا خبر داده باشند و کاشف باشد از اینکه امام میدانستند؟ نه‌تنها امام، بلکه دیگران هم میدانستند؟ یعنی میخواهیم مطمئن شویم که اینطور بوده است. الآن چند شاهد عرض کردم. شما اگر راه بیفتید و کتابها را ببینید، صدها کتاب پیدا میکنید که در آنها شواهد واضحی هست و میبینید که مطلب، واضح بوده است. این یک نحو فرار کردن از واقعیت است که بگوییم که امام نمیدانستند. لذا چون گیر میافتیم و اشکال داریم و سر در نمیآوریم، نقص معرفتی داریم، می گوییم فرار کنیم و بگوییم حضرت نمیدانست، درحالیکه داریم خودمان را گول میزنیم. منصفانه بروم این نقلها را از شیعه و سنی ببینیم در صدها کتاب، مطمئن می شویم حضرت سیدالشهداء سلام‌الله علیه میدانستند و برای اینان مثل آفتاب روشن بود.

۲. تحلیل مسئله

> **علم غیب امامان**

بررسی کلام بن باز در نفی علم غیب

روایتی از دلایل الامامة هست، اما الان میخواهم مطلب دیگری را بگویم، اگر امروز نشد ان شالله فردا متن و سند آن را بررسی میکنیم. مطلبی که دیروز عرض کردم و آدرسش دادم نبود، از کتاب «مجموع فتاوای بن باز» بود. مفتی معروف عربستان است. در جلد هشتم مجموعه فتاوا، صفحه‌ی 23 آن مطلب را دارد.

او میگوید عده‌ای هستند که اهل بدعت هستند؛ اهل بدعت، کسانی هستند که در دینشان نقص هست. مثلاً موقع مولد النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله را جشن میگیرند، احتفال میکنند، میگوید آنها اهل بدعت هستند و نقص در دینشان است. «**أما إذا كان في الاحتفال بالمولد دعوة الرسول صلى الله عليه وسلم والاستغاثة به وطلبه النصر صار شركا بالله، وكذا دعاؤهم: يا رسول الله انصرنا، المدد المدد يا رسول الله.. الغوث الغوث**، » اما اگر جلوتر بروند و توسل کنند، کافر هستند. عبارتش این است:

> أو اعتقادهم أن الرسول صلى الله عليه وسلم يعلم الغيب أو غيره، كاعتقاد بعض الشيعة في علي والحسن والحسين أنهم يعلمون الغيب، كل هذا شرك وردة عن الدين، سواء كان في المولد أو في غير المولد. ومثل هذا قول بعض الرافضة: إن أئمتهم الاثني عشر يعلمون الغيب، وهذا كفر وضلال وردة عن الإسلام؛ لقوله تعالى: {قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ}. أما إذا كان الاحتفال بمجرد قراءة السيرة النبوية، وذكر ما جرى في مولده وغزواته، فهذا بدعة في الدين تنقصه ولكن لا تنقضه[1]

« **فهذا بدعة في الدين تنقصه**» نقص دین است اما دیگر کفر نیست « **ولكن لا تنقضه**» اما اگر بگویند یعلمون الغیب دیگر شکی نیست، عبارت خیلی روشن بود. خب خیلی عجیب است که انسان بر کفر عده‌ای از مسلمانان به آیه‌ای از قرآن استدلال کند! آیا درست است که وقتی آیه را نفهمیده استدلال کنیم؟! قرآن را نفهمیده ایم و با نفهمی خودمان میگوییم که اینها کافر هستند! چرا؟! خب حالا ما ببینیم آیه چه میفرماید. در سوره مبارکه نمل است؛ آیه میفرماید: « **قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ**[2]».

«لا یعلم ...الغیب الا الله»؛ حصر علم غیب در خداوند

خب استدلال او چیست؟ او می‌گوید حصر را که نمی‌شود کاری کرد. نفی و الاّ یکی از ادات حصر است. دراین‌صورت اصلاً نمی‌توان کاری کرد. «**قُلْ لاَ يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلاَّ اللَّهُ**[3]». استثنا هم ندارد. «هر کسی در آسمان و زمین است، لا یعلم الغیب الا الله». پس هر کسی بگوید کسی غیر از خدا غیب می‌داند، مخالف حصر این آیه قرآن حرف زده است و کافر شده است. این، استدلال اوست.

نقد کلام بن باز در نفی علم غیب

الف) استثنا از حصر در سایر آیات

خب جواب این استدلال چیست؟ ما باید بگوییم هر کسی که می‌گوید آنها غیب می‌دانند کافر است؟! ای نه، این آیه را نفهمیده‌اند. لذا انسان باید ابتدا آیه را بفهمد و بعد بگوید که کافر هستند.

شاگرد: ایشان در مورد مسأله داستان خضر و موسی چه می‌گوید؟

استاد: احسنت، خیلی نظیر دارد. حالا من عرض می‌کنم. شما ببینید با یک استدلال این چنینی می‌گوید که کافر هستند. حالا به فرمایش شما می‌رسم.

اولاً این‌که در قرآن باید تنها یک آیه را دید یا باید همه آیات قرآن را دید؟ همه را باید دید. «**نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ**[4]»، این‌که نمی‌شود! الآن در ذهن قاصر من دو آیه شریفه هست که هر دو آیه می‌فرماید غیب را خدا می‌داند ولی به آن استثناء می‌زند. «**عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلاَّ مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ**[5]»،

آیه شریفه دیگر هم با همین مضمون؛ «**ما كانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشاءُ**[6]» و لکن یجتبی من رسله من یشاء که یطلعهم علی الغیب؛ خب این آیات شریفه را داریم! ما تنها بگوییم «قُلْ لاَ يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلاَّ اللَّهُ»؟! خب باید همه آیات را دید. در خود قرآن کریم استثناء دارد. این تصریح است که کنار غیب، «الاّ» آمده است؛ «فَلا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا **إِلاَّ** مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ». این، تصریح است.

ب) مصادیق علم غیب در قرآن کریم

اما آن چیزی که شما فرموده‌اید، شما اگر موارد مختلف آیات و روایات و کتب تفسیر را ببینید، دهها مورد می‌بینید مواردی هست که به‌طور وضوح کسی مطلع بر غیب است.

۱. علم حضرت خضر سلام الله علیه

خب یکی از آن‌ها را در مورد حضرت خضر فرمودید. در مورد حضرت خضر می‌فرمایید: «**فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبادِنا آتَيْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْما**[7]»؛ از نزد خودمان به او علم دادیم. لذا هر چیزی که می‌داند از جانب ما است. کیست که بگوید علم غیب اولیاء خدا از ناحیه خودشان است؟! همه از ناحیه خدای متعال است. خب بعد در ادامه آیه هست: «**فَانْطَلَقا حَتَّى إِذا رَكِبا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَها**[8]»، بعد از کجا خبر می‌دهد؟ «**أَمَّا السَّفِينَةُ فَكانَتْ لِمَساكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَها وَ كانَ وَراءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبا**[9]»؛ خب او از کجا خبر داشت؟! «**وَ أَمَّا الْغُلامُ فَكانَ أَبَواهُ مُؤْمِنَيْنِ**[10]»؛ خب او از کجا خبر داشت؟! «**وَ أَمَّا الْجِدارُ فَكانَ لِغُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما وَ كانَ أَبُوهُما صالِحًا فَأَرادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغا أَشُدَّهُما وَ يَسْتَخْرِجا كَنزَهُما رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ**[11]». خب بگویید نه، ما به اینها کار نداریم! کی آیه است که می‌گوید «**لا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ**»، پس در آن آیه، خضر چه می‌گوید؟! اینها غیب نیست؟!

۲. علم جناب آصف سلام الله علیه

آصف وصی و وزیر حضرت سلیمان است، در مورد او می‌گوید «**قالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ**[12]»؛ اگر بخواهد تخت را از یمن بیاورد علم نمی‌خواهد؟! نباید تخت را در آن جا ببیند؟! ممکن است بدون اطلاع بر تخت آن را بیاورد؟! بگوید من نمی‌دانم آن تخت کجا است و در کدام اتاق است، اما آن را می‌آورم! معلوم است که مطّلع است. «عنده علم من الکتاب»؛ می‌دانم کجا و سریع برای تو می‌آورم، «**فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ**»؛ طرفة العینی آمد.

۳. علم حضرت عیسی علیه السلام

شاهد روشن دیگر بر اطلاع پیامبر خدا بر همه چیز این است که حضرت می‌فرمایند: «**أُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ**[13]»، مگر این آیه قرآن نیست؟!

شاگرد: شاید به این صورت جواب بدهند که چون اینها پیامبر بودند، می‌دانستند.

استاد: آصف که پیامبر نبود.

شاگرد: برخی با اینکه کافر هستند خبر داشتند. همانطوری که به فرعون گفتند بچه‌ای متولد می‌شود که دشمن تو است.

استاد: بله، حتی اگر به خود خواب توجه کنید، قطع نظر از معبّر، روح خواب‌بیننده «**إِنِّي أَرى سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ**[14]»؛ او خودش نمی‌داند که بقرات چه چیزی هستند اما از باطن، مطلب حقّی به او گفته شده است. در خواب او غیب موجود است. غیبی که دارد خبر می‌دهد هفت سال باران‌دگی فراوان است و هفت سال قحطی است. «إِنِّي أَرانِي أَعْصِرُ خَمْرًا[15]»؛ الآن خودش نمی‌تواند تعبیر کند اما در باطن خواب او اطلاع بر غیب است.

ج) سؤالات ساده

علاوه که سؤال‌های خیلی ساده‌ای هست؛ شما می‌گویید «**لا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ**»، هیچ کسی غیب را نمی‌داند و هر کسی هم بگوید کافر است. خب سؤال می‌کنیم؛

۱. اطلاع ملک وحی از محتوای وحی؟

حضرت جبرئیل از ناحیه رب العزّة وحی را تلقی کرده و دارد می‌آید. خب او وحی را می‌داند یا نمی‌داند؟! مثلاً وحی در ظرفی مخفی است و او خبر ندارد؟! یا می‌داند؟ می‌داند. خب اگر او مطلب غیبی‌ای را که می‌آورد می‌داند، غیر خدا هم غیب را می‌داند یا نمی‌داند؟! ملک وحی می‌داند.

۲. اطلاع مسلمین از غیب بعد از نزول آیه؟

جلوتر برویم؛ آیه شریفه می‌فرماید: «**غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ**[16]»، خب مَلَک «سیغلبون» را شنیده است. «**لا یعلم الغیب الا الله**». الآن که به ملک اخبار شد غیب را می‌داند یا نه؟! هنوز که نیامده. «**سیغلبون**» است. خب این ملک، غیب را می‌داند یا نه؟! وقتی بر پیامبر خدا وحی می‌آید، آن را می‌دانند یا نمی‌دانند؟! بالاتر، مسلمینی که آیه را محضر حضرت می‌شنوند، «**وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ**». خب این مسلمانان عالم به غیب هستند یا نیستند؟! غیب را می‌دانند یا نمی‌دانند؟! اگر مؤمن باشند که حتماً قبول دارند و وقتی با ایمان شنیده باشند، می‌گویند که به غیب علم داریم.

---

[1] مجموع فتاوی ابن باز، ج ۸ ص ۲۳

[2] النمل ۶۵

[3] النمل ۶۵

[4] النساء ۱۵۰

[5] الجن۲۶ و ۲۷

[6] آل عمران ۱۷۹

[7] الکهف ۶۵

[8] همان ۷۱

[9] همان ۷۹

[10] همان ۸۰

[11] همان ۸۲

[12] النمل ۴۰

[13] آل عمران ۴۹

[14] يوسف : ٤٣

[15] هامان ٣٦

[16] الروم٢و٣

بررسی آیه شریفه «لا یعلم ...الغیب الا الله»

پس اینکه آیه می‌فرماید «**لا يَعْلَمُ مَنْ في السّمواتِ والأَرْضِ الغَيْبَ إلاّ اللهُ**»، به چه معنا است؟ اینجا است که باید آیه را معنا کرد.

«ال» در «الغیب»: استغراق؟

خب «ال» در «الغیب» چه نوعی است؟ حصر آن معلوم است، اما «ال» آن چه نوعی است؟ اینجا اول کار است. ما همینطور قواعد واضح ادبیات عرب را کنار بگذاریم، همینطور معنا کنیم و بگوییم همه کافر هستند؟! خب چه نوع «ال» است؟ عهد است؟ جنس است؟ استغراق است؟

آن کسی که تکفیر می‌کند آن را چه «ال» می‌گیرد؟! چون نفی است «ال» استغراق می‌شود. یعنی «لایعلم کل واحد واحد من الغیوب الا الله». نفی به استغراق می‌خورد و به‌معنای هیچ می‌شود. «لایعلم غیبا واحدا من الغیوب الا الله». به این صورت معنا می‌کند و می‌گوید هر کسی بگوید که غیر از خدا غیب می‌داند، کافر است. چون «لایعلم واحدا من الغیوب الا الله».

اما سؤال این است که آیای «ال»، «ال» استغراق است یا نه؟ اگر شواهدی که عرض کردم، دلالت داشته باشد در کنار استثنائی که در خود آیه آمده است: «**الا من ارتضی من رسول**» و «**لکن یجتبی من رسله من یشاء**» ،وقتی انسان اینها را در نظر می گیرد می‌بیند که «ال» استغراق در سیاق نفی نمی‌تواند باشد. اگر هم باشد به وجهی است که عرض می‌کنم.

حصر در آیه شریفه: اضافی

یکی از واضحات مطالبی که در لسان عرب پر است و در کتب ادبیات هم گفته اند، حصر اضافی است. چه کسی است که قرآن را دست بگیرد و بعد یک حصر ببیند و بعد بگوید هر کسی که این حصر را قبول ندارد کافر است؟! مگر شما حصر اضافی نخوانده‌اید؟! حصر اضافی یعنی کلام، ناظر به یک حوزه‌ای است که نسبت به آن حصر صورت می‌گیرد.

احتمالات در «الغیب»

خب احتمالاتی که در «ال» است را عرض می‌کنم. همه آنها را هم اگر بررسی کنیم، می‌بینیم هیچکدام از آنها موجب کفر نیست.

۱. «ال» عهد

احتمال اول این است که «ال» عهد باشد. «الغیب»، ال عهدی برای غیب خاصی است. از کجا می‌گویی غیب خاص است؟ چه «ال» عهدی است؟ خب باید آیه را نگاه کرد.

الغیب=القیامه

آیه شریفه در سوره مبارکه نمل است. «**قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ في السَّماواتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلاَّ اللَّهُ وَما يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ**[1]»، «**و ما یشعرون ایان یبعثون**» ذیل آیه می‌فرماید غیب این است که چه زمانی مبعوث می‌شوند. خب ذیل این آیه تفسیرها را ببینید. می‌گویند این آیه در جواب کسانی بود که محضر پیامبر خدا اصرار می‌کردند که ایشان بگویند قیامت چه زمانی است. اتّفاقاً در بین یهود و اهل کتاب یکی از علائم حقانیت نبوت همین بود که می‌گفتند به کسی که مدعی وحی و پیامبری است، اصرار کنید تا بگوید قیامت چه زمانی است. اگر جواب داد

بدانید که پیامبر نیست[2]. از چیزهای معروف در تفسیر است. مکرر هم می‌آمدند و اصرار می‌کردند که ای رسول الله قیامت چه زمانی است؟

شاهد: آیه ۱۸۷ سوره اعراف

خب شاهدش چیست؟ در سوره مبارکه اعراف، چقدر زیبا ! به وزان هم هستند. آیه مبارکه ۱۸۷، «**يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّي لا يُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلاَّ هُوَ ثَقُلَتْ في السَّماواتِ وَالْأَرْضِ لا تَأْتِيكُمْ إِلاَّ بَغْتَةً يَسْئَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْها قُلْ**

إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللَّهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ[3]»، این آیه بوضوح فرمود «**يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ**». دنباله اش چه می‌فرماید؟ «**قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسي نَفْعاً وَ لا ضَرًّا إِلاَّ ما شاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ ما مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلاَّ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**». آیه شریفه بوضوح می‌فرماید: «**لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر**»؛ اگر غیب می‌دانستم خیرات را به خودم جلب می‌کردم.

خب منظور از «الغیب» چیست؟ محتملاتی است. یکی از آنها «ال» عهد است. چرا؟ چون در آیه قبلی می‌فرماید «**يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ.. لا يُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلاَّ هُوَ**». پس در «الغیب» یک احتمال است.

من می‌خواهم همه محتملات را عرض کنم تا ببینیم با این احتمالات نمی‌شود که تکفیر کنیم. یکی از احتمالات، «ال» عهد است. «**لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ**»، «الغیب» یعنی «الساعه». عهد است. عهد برای خصوص علم غیبی که علم به قیامت است. کما اینکه در آیه سوره مبارکه نمل که شاهد آوردیم همین بود. «**وَ ما يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ**». پس «لایعلم من فی السماوات و الارض الغیب الا الله». «الغیب» یعنی «الساعه»، یعنی «یوم القیامه». همانی که اهل کتاب آن را به‌عنوان محکی برای نبوت می‌پرسیدند تا ببینند که آیا حضرت جواب می‌دهند یا نه. وقتی هم حضرت می‌فرمودند «**لا يُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلاَّ هُوَ**»، دلیل بر حقانیت و نبوت صادقه حضرت بود. خب این یک وجه است. جمع این با آیات دیگر این است که «ال» را «ال» عهد بگیریم. این یک احتمال است.

این آیه شریفه نظرتان باشد تا ببینیم «ال» در «الغیب» می‌تواند چند معنا داشته باشد و این حصر، حصر اضافی است یا حقیقی؟ ان شالله اگر زنده بودیم فردا شب ادامه می‌دهیم. ان شالله خدای متعال بر توفیقات همه شما بیافزاید. در دنیا و آخرت دستمان را از دامان امیرالمؤمنین و اولاد طیبین و طاهرین ایشان کوتاه نفرماید.

والحمد لله رب العالمين

---

[1] النمل ۶۵

[2] و أما قوله يسئلونك عن الساعة أيان مرساها فإن قريشا بعثت العاص بن وائل السهمي و النضر بن حارث بن كلدة و عتبة بن أبي معيط إلى نجران ليتعلموا من علماء اليهود مسائل- و يسألوا بها رسول الله ص، و كان فيها سلوا محمدا متى تقوم الساعة فإن ادعى علم ذلك فهو كاذب، فإن قيام الساعة لم يطلع الله عليه ملكا مقربا- و لا نبيا مرسلا- فلما سألوا رسول الله ص متى تقوم الساعة أنزل الله تعالى يسئلونك عن الساعة أيان مرساها- قل إنما علمها عند ربي- لا يجليها لوقتها إلا هو ثقلت في السماوات و الأرض لا تأتيكم إلا بغتة- يسئلونك كأنك حفي عنها أي جاهل بها قل لهم إنما علمها عند الله- و لكن أكثر الناس لا يعلمون و قوله و لو كنت أعلم الغيب- لاستكثرت من الخير و ما مسني السوء قال كنت أختار لنفسي الصحة و السلامة.(تفسير القمي ؛ ج1 ؛ ص249-۲۵۰)

قال علي بن إبراهيم فحدثني أبي عن ابن أبي عمير عن أبي بصير عن أبي عبد الله ع قال كان سبب نزولها يعني سورة الكهف أن قريشا بعثوا ثلاثة نفر إلى نجران، النضر بن الحارث بن كلدة و عقبة بن أبي معيط و العاص بن وائل السهمي ليتعلموا من اليهود و النصارى مسائل- يسألونها رسول الله ص، فخرجوا إلى نجران إلى علماء اليهود فسألوهم فقالوا: سلوه عن ثلاث مسائل- فإن أجابكم فيها على ما عندنا فهو صادق- ثم سلوه عن مسألة واحدة- فإن ادعى علمها فهو كاذب- قالوا: و ما هذه المسائل قالوا: سلوه عن فتية كانوا في الزمن الأول فخرجوا و غابوا و ناموا- و كم بقوا في نومهم حتى انتبهوا و كم كان عددهم و أي شيء كان معهم من غيرهم و ما كان قصتهم و اسألوه عن موسى حين أمره الله أن يتبع العالم- و يتعلم منه من هو و كيف تبعه و ما كان قصته مع و اسألوه عن طائف طاف من مغرب الشمس و مطلعها- حتى بلغ سد يأجوج و مأجوج من هو و كيف كان قصته ثم أملوا عليهم أخبار هذه الثلاث مسائل- و قالوا لهم إن أجابكم بما قد أملينا عليكم فهو صادق- و إن أخبركم بخلاف ذلك فلا تصدقوه- قالوا: فما المسألة الرابعة قال: سلوه متى تقوم الساعة فإن ادعى علمها فهو كاذب- فإن قيام الساعة لا يعلمها إلا الله تبارك و تعالى.(تفسير القمي ؛ ج2 ؛ ص31-۳۲)

[3] الاعراف ۱۸۷